

مدیریت خانواده در قرآن

دکتر محمد هادی عبد خدایی^۱

چکیده

قرآن کریم در آیات ۳۴ و ۳۵ سوره نساء درباره مدیریت خانواده و روابط زن و شوهر و تکلیف و وظایف آن‌ها و نزدیکان آنان مطالب آموزنده‌ای دارد که حائز اهمیت می‌باشد. در آیات یادشده تفسیر با فقه و کلام به هم پیوند خورده و مباحث متعددی را ایجاد کرده است.

ابتدا خداوند مدیریت را برعهده مرد معرفی کرده، دو سبب برای آن بیان می‌نماید و بعد از آن هم به دو ویژگی همسران شایسته اشاره می‌فرماید و سرانجام شیوه برخورد با زنان سرکش و ناشایست را در سه مرحله اندرز و قهر و تنبیه بیان می‌نماید. موضوع «ضرب» عنوانی است که سبب اعتراض مخالفان گردیده و ایجاد شبهه برای افراد کم اطلاع کرده است.

در این مقاله ضمن بیان دقایقی از آیه مبارکه، موضوع مذکور با توجه به اطراف و جوانب حکم آن، که بیانگر عدالت حقوقی است و سبب پیشگیری از دلسردی و طلاق می‌شود بررسی گردیده و به مهر و محبتی که باید فرد نسبت به همسر خویش داشته باشد اشارت رفته است.

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنِ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا﴾

۱ - عضو مجلس خبرگان رهبری.

مردان مدیریت دارند بر زنان به سبب آنکه خداوند برخی از مردان را (نوعاً) بر برخی از زنان برتری بخشیده است و به جهت آنکه آن‌ها از اموال خود خرج کرده‌اند. از این روزنان شایسته زنانی هستند که فرمان بردار می‌باشند و اسرار همسرانشان را آن طوری که خداوند می‌خواهد حفظ می‌کنند و زنانی را که از سرکشی و مخالفت آنان بیم دارید، (نخست) نصیحت‌شان می‌کنید، (سپس) در بستر از آن‌ها دوری می‌گزینید و (بعد) آن‌ها را بزیند (و تنبیه بدنی کنید). آن‌گاه اگر از شما اطاعت کردند خواستار بهانه‌ای علیه آنان نباشید. همانا خداوند بلندمرتبه و بزرگ است.

نگاه تفصیلی

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾.

قَوَّام: اداره کننده؛ مانند قِیم، صیغه مبالغه است.

مرحوم طبرسی می‌فرماید: «یقال: رجل قِیم و قیام قَوَّام و هذا البناء للمبالغة...» (طبرسی، ۱۴۰۳: ۴۲/۳).

﴿بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾.

حرف باء در این عبارت و عبارت بعدی باء سببیت است؛ یعنی به سبب اینکه. کلمه بعض در مقابل کل است.

قرآن کریم کل انسان‌ها را به صورت یک مجموعه در نظر می‌گیرد که در این مجموعه مردان به عنوان برخی از آن مجموعه برتر از زنان می‌باشند. مشابه این عبارت در موارد دیگر هم به کار رفته است؛ مانند اینکه در آیه پیشین فرمود: ﴿وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ (نساء / ۳۲) و در آیه دیگر می‌فرماید: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ (توبه / ۷۱).

البته آیه بیانگر برتری نوع مردان بر نوع زنان می‌باشد نه هر مردی بر هر زنی. به گفته استاد محمّد عبده خداوند می‌توانست با مضامین دیگری بیان فرماید، ولی با این عبارات بیان کرده است، به سبب اینکه بیان فرماید که زن و مرد به منزله اعضای یک

پیکر هستند، اگر مرد به منزله سر آن پیکر می باشد زن هم به منزله بدن است. (رضا، بی تا: ۶۰/۵).

﴿وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾.

انفاق: خرج کردن، خارج کردن، گاهی خرج کردن مال است و گاهی غیر مال، گاهی واجب است و گاهی مستحب (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۱۹).

در اینجا منظور خرج کردن مال است و مراد پرداخت مهریه و نفقه و مخارج زنان که بر عهده همسران آنان می باشد. آیه مبارکه در مهریه ظهور دارد؛ زیرا با صیغه ماضی «انفقوا» بیان شده است و گرنه به صورت مضارع «بما ینفقون» بیان می شد.

گفت‌وگوی کلامی و اعتقادی

در این قسمت از آیه دو موضوع مطرح شده است؛ یکی مدیریت مردان و دیگری برتری آنان که هر دو قابل بحث و گفت‌وگو می باشد.

چرا مدیریت بر عهده مردان است؟

خانواده نخستین سازمان جامعه است و از اهمیت خاصی برخوردار می باشد و هر سازمانی هم مدیریتی لازم دارد. حال باید دید مدیریت در این سازمان کوچک ولی بسیار مهم بر عهده چه کسی است، بر عهده یکی از زن و مرد یا هر دو؟ بی گمان صورت دوم باطل است و سبب هرج و مرج می شود؛ زیرا اختلال پدید می آید و قانون ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾ (انبیاء / ۲۲) در آنجا هم جاری است. بنابراین مدیریت خانواده باید بر عهده یکی باشد یا زن یا مرد؟ قرآن کریم این وظیفه را بر عهده مرد گذاشته و همان طور که گفته شد، دو سبب برای آن معرفی کرده است؛ یکی موهبتی و دومی اکتسابی (فاضل مقداد، ۱۳۴۳: ۵۴) یکی آنکه مردان برتر از زنان هستند و دیگری آنکه مخارج آن‌ها را می پردازند.

رشید رضا هم ذیل آن می گوید: آری زن و مرد کاملاً به یکدیگر وابسته هستند. در یک کالبد اگر مغز حاکمیت دارد ننگ و عاری بر قلب نیست؛ زیرا هر یک اعضای یک پیکر

هستند که ضرورت آن را ایجاب می‌کند یکی مغز باشد و دیگری قلب، یا یکی مغز باشد و دیگر دست، یکی مدیریت داشته باشد با رعایت جهات لازم و دیگری انجام دهد. این حاکمیت به نفع خود زن هم تمام می‌شود، زیرا در پرتو این حاکمیت او هم می‌توان آرامش داشته باشد، فرزندش را اداره کند و معشوق و محبوب باشد.

برتری مردان

قرآن کریم در این آیه گویای برتری برای مردان است و در آیه دیگر هم می‌فرماید: ﴿وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ﴾ (بقره / ۲۲۸)؛ مردان بر آنان درجه برتری دارند، ولی گفت و گو در این است که از چه جهت مردان دارای درجه برتری می‌باشند؟

معمولاً مفسران مانند مرحوم طبرسی، علامه، فخر رازی، سید قطب و مراغی علت این برتری را هم جسمانی و هم عقلانی می‌دانند. مردان از نظر اندام رشیدتر و قوی‌تر و سست‌تر می‌باشند و از نظر عقل هم نوعاً با درایت‌تر و دارای عزمی راسخ‌تر هستند، همچنان که از نظر ابزار عقلانی حجم مغز مرد از زن بیشتر می‌باشد.

در چه جهت برتری وجود دارد؟

باید توجه داشت معیار کرامت نزد خداوند متعال تقواست؛ چنان که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ (حجرات / ۱۳).

با این حال، از نظر مدیریت خانواده، مرد بر زن برتری دارد و آیه مبارکه هم ظاهراً گویای همین مطلب است؛ زیرا آیه ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ﴾ در مورد مدیریت و قیومیت است و می‌توان گفت به علت تناسب حکم و موضوع، فضیلت هم در همین جهت می‌باشد. این مطلب کاملاً مشخص و مبرهن است که نوعاً مردان از نظر مدیریت قوی‌تر از زنان می‌باشند و تجربه جهانی هم این موضوع را به اثبات رسانده است؛ زیرا اگر با یک دید

وسیع به همه کشورهای جهان بنگریم مدیران مؤسسات و جوامع مردان هستند و به ندرت پیدا می شود که زنی مدیر مؤسسه یا تشکیلاتی باشد. خوب است بدون تعصب سخن بگوئیم، چند درصد رؤسای جمهوری یا وزرا و یا مدیر کل ها در تمامی جهان زنان می باشند؟ حتی در کشورهایی که سالهاست کلیه امکانات رشد و ترقی اعم از تحصیل و غیره برای آن ها فراهم می باشد. البته در میان زنان به ندرت افرادی یافت می شوند که از نظر مدیریت قوی باشند، ولی نوعاً مردان در این جهت از رشد بیشتری برخوردار هستند.

برتری در چیست؟

برتری در مدیریت است؛ زیرا درباره قیومیت مردان است و مورد، تعیین کننده مصداق یا موضوع می باشد؛ مثلاً در نماز جماعت گفته می شود پیروی از امام لازم است. واژه امام در این مورد، به امام زمان و امام معصوم حمل نمی شود، بلکه حمل به امام جماعت می شود. یا مثلاً در مدیریت یک بیمارستان گفته می شود برتری با پزشک است. مقصود این نیست که پزشک از هر جهت برتر است و در همه جا، به طوری که حتی برتر از فقیه هم باشد، بلکه در امور پزشکی و مدیریت های پزشکی، پزشک برتر است.

پرداخت مهریه همسر

در اسلام پرداخت مخارج خانواده بر عهده مرد است و او باید در آغاز ازدواج مهریه ای با رضایت همسر برای وی تعیین نماید و سپس مخارج او را بر عهده گیرد، هم مخارج همسر و هم مخارج فرزندان را اعم از نفقه و سُکنی (خمینی، ۱۳۹۰: ۳/۳۱۳).

بدیهی است امکان ندارد مخارج یک مؤسسه و تشکیلات بر عهده فردی باشد، ولی وی هیچ گونه مدیریتی نداشته باشد. ممکن است گفته شود چون «انفقوا» با صیغه ماضی است بیشتر ناظر به مهریه می باشد، و بسیار منطقی و طبیعی است کسی که هم از نظر مدیریت برتر باشد و هم از مخارج دارای تعهد و وظیفه باشد، عهده دار مدیریت خانواده گردد؛ زیرا هم بر مبنای فطرت است که از برتری سرچشمه گرفته و هم بر پایه عقل است که از وجوب انفاق ناشی شده است.

سلطه پنهانی

زن به سبب جاذبه‌های خاصی که دارد می‌تواند قلب مرد را در تسخیر خود قرار دهد و مرد هم به سبب عشق و علاقه و نیز ملاحظاتی که دارد معمولاً مغلوب احساسات و عواطف او می‌گردد. از این رو در خانواده به صورت طبیعی و طبق معمول در بیشتر موارد خواسته‌های زن اجرا می‌گردد، به استثنای خانواده‌های نادری که مرد با خشونت خاصی سلیقه‌های شخصی را اعمال می‌نماید، ولی در بسیاری از خانواده‌ها زنان سرانجام خواسته خود را به صورت‌های گوناگون اعمال می‌کنند. کافی است در بسیاری از خانواده‌ها ملاحظه شود که تهیه اساس منزل و چگونگی آن‌ها آیا براساس خواسته کدام یک انجام می‌گیرد؟ یا مشخص گردد که روابط خویشاوندی و غیر آن مطابق خواسته کدام یک تنظیم می‌شود؟

سلطه پنهانی برخی از زنان با مهر و محبت است و برخی با زرنگی و کیاست، برخی با مظلومیت و برخی هم با کج خلقی و تحمیل. این حاکمیت برای زن از نظر طبیعی و عاطفی وجود دارد. اگر از نظر حقوقی هم موجود بود برای مرد چیزی باقی نمی‌ماند. و او به صورت عضوی عاطل و باطل و بی‌خاصیت و نفوذ در می‌آمد.

افزون بر این، اگر مدیریت به عهده زنان باشد آیا تشخیص فرزندان ارضاء می‌گردد و آیا افرادی حقیر بار نمی‌آیند؟

البته مدیریت مرد به معنای استبداد نیست، بلکه همراه با مشورت و محبت توصیه شده است، چنان که قرآن کریم در مورد مشورت، این موضوع را در گرفتن فرزندان از شیر مطرح کرده و فرموده است:

﴿فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا﴾ (بقره / ۲۳۳)؛ پس اگر [پدر و مادر] بخواهند با رضایت و صوابدید یکدیگر، کودک را [زودتر] از شیر باز گیرند، گناهی بر آن دو نیست.

در باره محبت و رفتار نیک در موارد متعددی دستور داده و از جمله فرموده است: ﴿وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ (نساء / ۱۹)؛ و با آن‌ها به شایستگی رفتار کنید.

﴿فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ﴾.

خداوند متعال پس از معرفی به عنوان مدیر خانواده، به عملکرد زنان می پردازد و آن ها را به دو گونه معرفی می فرماید؛ برخی صالح و برخی سرکش. در مورد زنان صالح و شایسته به دو صفت آنان بسنده می کند؛ یکی با تعبیر قانت و دیگری با تعبیر حافظ.

قانتات: قانت؛ یعنی پیوسته مطیع و متواضع.

مرحوم طبرسی می فرماید: «اصل القنوت: دوام الطاعة».

مرحوم علامه هم می فرماید: «دوام الطاعة والخضوع».

فخر رازی می گوید: زن صالح در حضور مرد قانت است و در غیاب او حافظ. قانت هم عام است، هم طاعت الهی و هم طاعت همسر را در بر می گیرد.

سید قطب می فرماید: قنوت عبارت از اطاعت از روی اراده و توجه و رغبت و محبت است نه از روی زور و فشار و از این رو فرموده «طائعات حافظات للغیب».

مرحوم علامه و طبرسی و فخر رازی ذیل این جمله می فرمایند یعنی حافظ خود و ناموس و اموال شوهر و به طور کلی کلیه حقوق در غیاب مرد هستند که به معنای حافظات فی الغیب می شود.

ولی فاضل مقداد و مراغی می گویند: حافظ اسرار و موضوعات پنهانی شوهر هستند و آنچه در خلوت میان ایشان و همسرانشان می گذرد.

مرحوم فاضل مقداد می فرماید: «حافظات لما یکون بینهن و بین ازواجهن فی الخلووات من الاسرار و قیل حافظات لفروجهن و لأولادهن». (فاضل مقداد، ۱۳۴۳: ۵۴۲).

به نظر ما فرموده فاضل مقداد و مراغی به صواب نزدیک تر است؛ از این رو فرموده: «حافظات للغیب» و فرموده: «فی الغیب».

﴿بِمَا حَفِظَ اللَّهُ﴾.

مراغی در بیان این جمله می گوید یعنی به سبب دستور خداوند نسبت به حفظ آن ها. از این رو ایشان هم اطاعت خداوند را می نمایند و مخالفت با هوای نفس می کنند. قهراً معنای «حافظات للغیب بما حفظ الله» می شود: اسرار شوهر را به سبب دستور خدا

حفظ می‌کنند و از افشای آن پرهیز دارند.

معانی دیگری هم گفته شده است؛ مانند:

۱. آن‌ها حقوق شوهران خود را حفظ می‌کنند در مقابل اینکه خداوند حقوق آن‌ها را حفظ نموده است.

۲. آن‌ها اسرار شوهران را حفظ می‌کنند به سبب عنایت و حفاظت الهی.

۳. آن‌ها اسرار شوهران خود را حفظ می‌کنند آن‌گونه که خداوند حفظ فرموده است.

﴿وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ﴾.

نشوز: سرکشی و برتری طلبی

مرحوم طبرسی می‌فرماید: «التَّزْفَعُ عَلَى الزَّوْجِ بِخِلَافِهِ مَا خُوذَ مِنْ قَوْلِهِمْ: فَلَانِ عَلَى نَشْزِ مِنَ الْأَرْضِ، أَيِ ارْتِفَاعِ» (طبرسی، ۱۴۰۳: ۳/۴۳)؛ نشوز عبارت است از برتری جویی زن بر همسرش با مخالفت با وی. گرفته شده است از عبارتی که می‌گویند: فلانی بر «نشزی» از زمین است؛ یعنی ارتفاعی از زمین است.

مرحوم طبرسی در قسمت تفسیر، نشوز زن را عبارت از عصیان و استیلاء و تسلط او بر همسرش معرفی می‌کند.

راغب اصفهانی می‌فرماید: «نشوز المرأة بُعْضُهَا لَزَوْجِهَا وَرَفْعُ نَفْسِهَا عَنِ طَاعَتِهِ وَعَيْنِهَا عَنْهُ أَلَى غَيْرِهِ» مفردات القرآن.

زمین برجسته را ارض ناشز می‌گویند و رگی که به سبب درد و غیره ورم کرده و برجسته شده است عرق ناشز می‌گویند.

راغب هم در نشوز زن سه چیز را معرفی می‌کند:

۱. بغض زن نسبت به همسر؛

۲. سرکشی از اطاعت او؛

۳. چشم برداشتن از وی و نظر به غیر داشتن.

توضیح اجمالی: خداوند متعال پس از شناساندن زنان شایسته و صالحه، زنان

سرکش و طغیانگر را معرفی می‌کند و حکمی در مورد طغیان آن‌ها صادر می‌فرماید.

شان نزول

گویند این آیه درباره یکی از انصار و همسرش نازل شده است. همسر انصاری مرتکب نشوز شد و از اطاعت در وظایف همسرداری سرپیچی کرد. شوهرش هم یک سیلی به صورت او نواخت. زن به اتفاق پدرش خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و همه ماجرا را بیان کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به زن دستور داد که از همسر خود تقاص بنماید. او هم رهسپار شد که مقابله به مثل کرده، تقاص کند، ولی جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: برگردید: ما کاری را اراده کردیم که خداوند متعال کار دیگری و آنچه خداوند متعال اراده فرموده است بهتر است. (طبرسی،: ۱۴۰۳: ۳/۴۳).

از این ماجرا و شأن نزول در صورتی که روایت صحت داشته باشد، مطالب ذیل به دست می آید:

۱. کتک زدن زن در این مورد در جامعه متداول بوده است، چنان که انصاری انجام داده است.

۲. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله طبق قواعد اولیه اسلامی دستور تقاص را به نفع زن صادر فرمود.

۳. خداوند متعال آن وضعیت دوران جاهلی را تعدیل نمود، یعنی دستور داد که در آغاز مرد به موعظه و قهر پردازد و سرانجام اقدام به تنبیه کند.

۴. قرآن کریم وحی الهی است؛ از این رو با دیدگاه اولیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که طبق قواعد کلی قصاص صادر شده بود متفاوت و خداوند متعال آن را با بیان این آیه تخصیص داده است.

بررسی فقهی

هریک از زن و مرد امکان دارد ناشزه یا ناشز شوند و به طور کلی هریک اگر از وظایف خاص همسرداری (مانند هم بستری) سرپیچی کنند ناشزه و ناشز گفته می شوند. (نجفی، ۱۴۱۷: ۳۱/۲۰۰).

شرایط نشوز زن از دیدگاه فقهی

امام خمینی رحمته الله علیه در تحریر الوسیله درباره نشوز زن می فرماید:

« و هوفی الزوجة خروجها عن طاعة الزوج الواجبة عليها من عدم تمکین نفسها و عدم إزالة المنفّرات المضادّة للتمتع والالتذاذ بها، بل و ترک التنظيف و التزیین مع اقتضاء الزوج لها، و کذا خروجها من بيته من دون إذنه و غیر ذلك، و لا يتحقق النشوز بترک طاعته لیست بواجبة علیها، فلو امتنعت من خدمات البيت و حوائجه التي لا تتعلق بالاستمتاع من الكنس أو الخياطة أو الطبخ أو غیر ذلك حتی سقي الماء و تمهید الفراش لم يتحقق النشوز.» (خمینی، ۱۳۹۰: ۲/ ۳۰۵).

ترجمه: نشوز در زن عبارت است از خروج او از اطاعت شوهر در اموری که بر او واجب می باشد؛ مانند اینکه که حاضر به همخوابگی با او نگردد و یا چیزهایی را که موجب تنفر شوهر است و یا در تضاد با بهره برداری جنسی و لذت بردن او می باشد از خود دور نسازد، و بلکه در صورت درخواست شوهر خود را تمیز نسازد و زینت نکند. همچنین بدون اجازه او از منزل خارج شود و مانند آن ها. نشوز محقق نمی شود در صورتی که زن در اموری که (در رابطه با همسر داری) بر او واجب نیست از او اطاعت نکند؛ از این رو اگر در خدمات منزل و کارهای مربوط به آن که ارتباطی با زناشویی ندارد؛ مانند جاروب کردن منزل یا خیاطی کردن و یا پخت و پزویا امور دیگری مشابه آن، مانند آب دادن و رختخواب انداختن امتناع کرد، نشوز محقق نمی گردد.

امام خمینی علیه السلام درباره نشوز چهار موضوع را مشخص کرده اند:

۱. عدم تمکین در امور زناشویی.
۲. چیزهایی را که موجب تنفر مرد می شود از خودش دور نگرداند؛
۳. ترک نظافت و زینت با توجه به اینکه مرد خواستار آن باشد؛
۴. خروج از منزل بدون اجازه شوهر.

نشوز مرد و شرایط آن

همان طوری که گفته شد، ممکن است مرد هم دارای نشوز شود، چنان که در قرآن کریم می فرماید: «وَإِنَّ امْرَأَةً خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُورًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا» (نساء / ۱۲۸)؛ و اگر زنی از شوهر خویش بیم ناسازگاری یا روی گردانی

داشته باشد، بر آن دو گناهی نیست که از راه صلح با یکدیگر، به آشتی گرایند.
امام خمینی علیه السلام می فرماید: «کما یکون النشوز من قبل الزوجة یکون من طرف الزوج
ایضاً بتعدية علیها و عدم القيام بحقوقها الواجبة»؛ (همان، ۲/۳۰۶).

همچنان که نشوز از سوی زن می باشد، از سوی مرد و زوج هم هست، به اینکه مرد بر او سخت گیرد و ستم کند و حقوقی را که از همسر بر او واجب است، انجام ندهد. مرد در مقابل همسر خود وظایفی دارد که اگر تخلف کند ناشز محسوب می شود. مهم ترین آن ها دو چیز است؛ یکی انجام وظایف زناشویی و دیگری پرداخت نفقه و مخارج زن.

از نظر وظایف زناشویی، مرد باید به همسر خود برسد و حق ندارد او را از این جهت بلا تکلیف گذارد و به تعبیر قرآن کریم ﴿فَتَدْرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ﴾ (نساء / ۱۲۹) باشد. در صورتی که مرد همسران متعدد دارد حتماً باید هر چهار شب یک شب در کنار هر یک به سربرد و تقسیم را باید عادلانه انجام دهد و اگر همسر جوان دارد باید حداقل هر چهار ماه یک مرتبه با او هم بستر شود، حتی حق مسافرت بیش از آن را بدون عذر و رضایت زن ندارد.

از نظر پرداخت مخارج: تهیه غذا و لباس و منزل زن و تهیه احتیاجاتش بر شوهر واجب است و اگر تهیه نکند، چه توانایی داشته باشد یا نداشته باشد، مدیون زن است. همچنین از حقوق زن است که مرد او را اذیت و آزار نکند و با او بدون وجه شرعی تندی و خشونت روا ندارد.

کیفر نشوز مرد

مرد اگر در وظایف خویش تخلف کرد مانند وظایف زناشویی یا پرداخت مخارج و نفقه، ناشز محسوب می شود. در این صورت زن به نصیحت او می پردازد و حقوق خود را مطالبه می کند، ولی اگر اثر نکرد به حاکم شرع شکایت می نماید. هنگامی که حاکم شرع آگاه شد شوهر را خواسته، او را نصیحت می کند و از کارهایش باز می دارد و دستور به کاری می دهد که بر او واجب است و در صورتی که متنبه نشد وی را تنبیه و تعزیر می نماید. همچنین می تواند در صورت امتناع، از اموال او برداشته برای مخارج همسرش بپردازد، گرچه این موضوع مستلزم فروش ملکی از او باشد. (همان جا).

کیفر نشوز زن و زوجه در مراحل سه‌گانه

قرآن کریم در مورد کیفر نشوز زن تکلیف را روشن کرده است و می‌فرماید:

﴿وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاصْرَبُوهُنَّ﴾.

قرآن کریم کیفر نشوز زن را در سه مرحله بیان می‌نماید:

مرحله نخست مرحله پیشگیری است؛ از این رو ابتدا موضوع ترس را مطرح می‌فرماید و بدین سبب فقها می‌گویند که اگر علائم نشوز و طغیان ظاهر گردید، مانند اینکه زن عادت خود را در گفتار یا کردار عوض کرد به اینکه با تندی کلام و خشونت با همسر خود صحبت کرد یا اینکه چهره را عبوس نمود، در اینجا مرد به نخستین کار که عبارت از پند و اندرز است اقدام می‌نماید و همسر خود را نصیحت می‌کند، ولی اگر او متنبه نشد و اعتنا نکرد و حتی از استمتاع و بهره‌برداری در مورد زناشویی خودداری نمود، دومین مرحله آغاز می‌شود و آن عبارت از کناره‌گیری از زن در بسترو قهر کردن است. اگر از این هم متنبه نگردید، به مرحله سوم می‌رسد که تنبیه است و حتماً باید این درجه بندی رعایت شود.

شرایط محدود کننده تنبیه

در تنبیه شرایطی وجود دارد که کاملاً آن را محدود می‌کند. این موضوع هم در روایات آمده است و هم در فقه و سخنان فقها.

از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده است که ضرب باید «غیرمبْرَح»^۱ باشد. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۵۸/۱۰۱) غیرمبْرَح به غیر مؤثر تفسیر شده است؛ یعنی «لا یؤثر فی تغییر لون البَشْرَةِ حتی الحُمْرَةَ»؛ رنگ پوست را تغییر ندهد حتی آن را سرخ نکند. برخی هم در ترجمه غیرمبْرَح گفته‌اند: یعنی «غیر شائِن»؛ موجب عیب نشود. (معرفت، ۱۴۲۳: ۱۵۱)؛ در فقه الرضا عَلَيْهِ السَّلَام آمده است: «الضرب بالسواك و شبهه ضرباً رفیقاً ای برفق». (همان، ۱۵۲)؛ ضرب با چوب مسواک یا شبیه آن باشد؛ زدن از روی رفاقت و مدارا. امام خمینی عَلَيْهِ السَّلَام درباره زدن، چند نکته را متذکر می‌شود:

۱- غیرمبْرَح، از ماده: بَرَح، بَرَح، تبریحاً؛ آن کار او را خیلی اذیت و به شدت خسته کرد.

۱. زدن نباید حتی بدن را سیاه و سرخ کند.
 ۲. زدن نباید از روی انتقام و یا تشفی خاطر باشد.
 ۳. در صورتی که در اثر ضرب جنایتی پدید آید مرد موظف است غرامت آن را بپردازد؛ مثلاً اگر سرخ شد باید دیه آن را بپردازد (خمینی، ۱۳۹۰: ۲/۳۰۵).
- مرحوم صاحب جواهر هم تأکید دارد که ضرب نباید از روی انتقام جویی و تشفی خاطر باشد، سپس می‌فرماید: مرحوم شهید در مسالک فرموده است که با قصد انتقام حرام است، بلکه بدون قصد تربیت حرام می‌باشد (نجفی، ۱۴۱۷: ۳۱/۳۰۶).
- بنابراین ضرب و زدن به صورت آزاد و بی‌قید و شرط نیست، بلکه کاملاً محدود و خفیف می‌باشد، حتی بیشتر از یک ضربه هم نمی‌تواند باشد؛ زیرا به دلیل نیاز دارد و دلیل موجود، بیشتر از آن را نمی‌رساند. آن هم ضربه‌ای که حتی بدن را سیاه و سرخ نکند از روی غضب و تشفی خاطر نباشد، بلکه برای تنبیه و توجه باشد. این نوع زدن با این ویژگی‌ها به شوخی شبیه‌تراست تا عملی جدی، و برخاسته از عشق و محبت است، نه از کینه و انتقام و در عین حال همین زدن هم شیوهٔ خوبان امت نیست.
- از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در همین مورد روایت شده است که فرمود: «لیس اولئک خیارکم» (معرفت، ۱۴۲۳: ۱۵۳)؛ کسانی که در چنین شرایطی همسران خود را می‌زنند از خوبان شما نیستند.

گفتاری از سید قطب

سید قطب، متفکر مصری ابتدا بیان می‌کند که گرچه تنبیه سخت و ناگوار است، ولی بهتر از فروپاشی بنیان خانواده است؛ بنیانی که به سبب نشوز در معرض انهدام و فروپاشی قرار می‌گیرد. هنگامی که نه پند و اندرز فایده‌ای داشته باشد و نه قهر و بی‌اعتنایی، تنبیه تجویز می‌شود، سپس مطلبی از الکسیس کارل بیان می‌کند که او می‌گوید:

برخی از زنان هنگامی احساس می‌کنند مردی به درد قیمومیت و سرپرستی آن‌ها می‌خورد و ایشان را دوست دارد که از نظر جسمانی کاملاً بر آن‌ها سلطه داشته باشد و آن‌ها را مقهور سازد. البته هرزنی این‌گونه نیست، بلکه برخی از زنان چنین می‌باشند.

سپس سید قطب می‌گوید: این مرحله‌ی اخیر مربوط به چنین زنانی است.

دیدگاه آیه‌الله معرفت

این پژوهشگر قرآنی می‌گوید: برخی از احکام، تمهیدی هستند؛ یعنی برای مهیا ساختن جامعه برای حکم دیگری که آن حکم مقصود واقعی می‌باشد، وضعی شده‌اند. هرگاه این مهیاسازی انجام گرفت آن حکم اولیه نسخ می‌گردد. سپس می‌گوید: تنبیه زن هم از این گونه احکام می‌باشد و نسخ آن هم توسط روایات بسیاری انجام گرفته است؛ روایاتی که حرمت زدن زنان را به طور کلی می‌رساند و سرانجام می‌فرماید: «اذاً فالأخذ بظاهر اطلاق الآیة اخذ بظاهر منسوخ و مخالفة صریحة لمنع الرسول و توصیاته البالغة و كذا الأئمة الطاهرين من بعده» (همان، ۱۵۸).

توضیح بیشتر

برخی از احکام، مطلوب واقعی شارع نیستند، بلکه برای رسیدن به مطلوب واقعی وضع می‌شوند، ولی چاره‌ای هم از وضع آن‌ها نمی‌باشد، مانند بردگی. شارع مقدس نمی‌خواست که انسان‌ها برده انسان‌های دیگری باشند (البته به جز اسرای جنگی که بهترین شیوه برخورد با آن‌ها اسارت آن‌هاست، نه قتل عام ایشان). هنگامی که اسلام ظهور کرد، نظام برده‌داری همه جا حاکم بود؛ از جمله در عربستان. اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بردگی را لغومی فرمود مشکلات اجتماعی پدید می‌آمد، به ویژه مشکلات اقتصادی که حتی به زیان خود برده‌ها هم تمام می‌شد؛ زیرا آنان تحت سرپرستی مولایی بودند که آن‌ها را اداره می‌کرد، غذا و مسکن می‌داد و یا کنیزانی را به همسری خود داشت. اگر فوری برده‌داری لغومی شد حتی برده‌ها در زندگی اولیه و تأمین خود درمانده می‌شدند. از این رو اسلام بردگی را در ابتدا لغو نفرمود، بلکه قوانینی درباره آزادی بردگان وضع نمود، چه اخلاقی و چه حقوقی، تا بردگان به تدریج آزاد شوند؛ مانند وضع کفارات و موضوع مدبر و مکاتب، این نکته حائز اهمیت است که ما در فقه اسلامی کتاب العتق داریم نه کتاب الرق؛ یعنی فقه ما درباره آزادی کردن بندگان گفت‌وگومی‌کند

نه در مورد برده کردن، و سرلوحه زندگی شرافتمندانه همان است که مولای متقیان فرمود: «لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حراً». (نهج البلاغه، نامه ۳۱).

به نظر آقای معرفت تنبیه زنان هم در هنگام نشوز از زمره همین قوانین تمهیدیه می باشد؛ زیرا مردان سلطه کاملی داشتند و در چنین مواقعی همسر خود را به شدت مورد تأدیب و ضرب قرار می دادند، اسلام برای از بین بردن چنین عادت، احکام معتدلی آن هم به صورت مرحله ای و گام به گام صادر نمود، تا به تدریج موضوع تنبیه و ضرب زنان را از میان بردارد. نگاه کردن به شأن نزول آیه مبارکه هم تا اندازه ای مؤید همین دیدگاه است؛ زیرا ابتدا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به همسرانصاری دستور داد که بر وفق قوانین اولیه برود و قصاص انجام دهد، ولی سپس خداوند متعال سیاست تمهیدی را دستور داد. این سیاستی برای جایگزینی آن سنت جاهلی بود که مردان در آغاز کار به خشونت می پرداختند و حرکتی است به سوی تحریم تنبیه که توسط روایات تحریم، بیان شده است و خلاصه ایشان آن روایات تحریم زدن همسر را ناسخ و این آیه را منسوخ می داند.

ولی به نظر ما می رسد از نظر مبانی اصولی، رابطه روایات با آیه مبارکه رابطه عام و خاص است نه ناسخ و منسوخ. روایات به صورت عام تنبیه و زدن را ممنوع اعلام می کند، ولی این آیه در مورد خاص آن هم کاملاً به صورت محدود تجویز می فرماید و چاره و علاج نهایی نشوز و سرکشی هم با اجرای همین دستور است. جناب معرفت خواسته است برای پاسخ گویی صورت مسئله را پاک کند، ولی چاره ای برای نشوز بیان نکرده است، اما قرآن کریم در صدد رفع مشکل و پیشگیری از مشکلات و عوارض بعدی می باشد.

چه کسی می تواند تنبیه کند

ظاهر آیه آن است که شوهر مخاطب است. فقها این مطلب را مفروغ عنه گرفته اند، ولی می توان احتمال داد که مخاطب در اجرا، حاکم شرع و ولی امر باشد، چنان که در حدود و تعزیرات و یا امر به معروف و نهی از منکر، هنگامی که موضوع کیفری تنبیه مطرح است، حاکم شرع مجری می باشد، گرچه در آنجا هم ظاهر خطاب متوجه مسلمانان است؛ مثلاً قرآن کریم می فرماید: ﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالاً

مَنْ اللَّهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿مائده / ۳۸﴾، یا می فرماید: ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ﴾ (نور / ۲) .

مخاطب در این آیات و مشابه آن ظاهراً مسلمانان هستند، ولی در واقع، مخاطب ولی امر آنان است و گرنه هرج و مرج لازم می آید و افراد غیر صالحی مدعی اجرای حدود می شوند. همچنین در امر به معروف و نهی از منکر آنچه مربوط به موعظه و نصیحت است وظیفه عموم می باشد، ولی آنچه جنبه کیفری و اجرایی دارد مربوط به حاکم شرع می باشد. بنابراین در این گونه موارد، مرحله اول گویای نظارت ملی و مرحله دوم بیانگر حاکمیت قانون است.

در مورد نشوز هم همان طور که دربارهٔ مرد و تخلف او از وظایف در مقابل همسرش تعزیر وجود دارد، ولی مجری آن حاکم شرع است، می توان احتمال داد در مورد زن هم آنچه مربوط به تنبیه و ضرب است بر عهده حاکم شرع می باشد. البته در همین مطلب هم «تأمل» وجود دارد.

نکاتی که باید به آن ها توجه شود

دشمنان اسلام کلمه «واضربوهن» را مستمسک قرار داده، با جاروجنجال اطراف آن، افراد غیر آگاه را هم تحت تأثیر قرار می دهند، ولی از آن ها باید پرسید: آیا مرد در مقابل سرکشی و نافرمانی زن، آن هم در مسائل جنسی چه باید انجام دهد؟

پیش از پرداختن به پاسخ و تحلیل آن ناگزیر از تذکره به چند نکته هستیم:

۱. نویسنده کتاب ارزندهٔ حقایق الاسلام و اباطیل خصومه می نویسد: معیار بررسی من دربارهٔ مطالب مطرح شده است: «ان لم یکن هذا حسن، فماذا حسن»؛ اگر این خوب نیست، پس خوب نیست؟

۲. یک موضوع چه حقوقی، چه اجتماعی، چه فلسفی و چه فقهی را باید محققانه و عالمانه بررسی کرد، نه با جاروجنجال و هوچی گری.

۳. در بررسی یک موضوع حقوقی و غیر آن باید به مجموعه توجه داشت و یک جانبه نظر نداد. مجموعه بسیاری از مسائل مانند یک «پازل» و معماست که هر موضوعی باید

در جای خود قرار گیرد وگرنه قضاوت درباره آن به صورت جداگانه صحیح نخواهد بود.

۴. مهم ترین قانون، قانون طبیعی است، یعنی قانونی که مبتنی بر فطرت انسانی و هماهنگ با آن باشد.

۵. گاهی از اوقات دَوْران امر بین انتخاب خوب و بد نیست، بلکه بین انتخاب خوب و خوب تر و بد و بدتر است، از این رو باید در فرض اول، دومی را انتخاب نمود و در فرض دوم، اولی را، یعنی در انتخاب بین خوب و خوب تر، خوب تر را انتخاب کرد و در انتخاب میان بد و بدتر اگر ناگزیر بود بد را انتخاب نمود.

سرانجام چه باید کرد؟

حال دوباره به اصل سؤال می پردازیم که چه باید کرد؟ مردی را در نظر بگیرید با هزار عشق و آرزو ازدواج کرده و مخارجی را متحمل شده و مهریه ای را پرداخته است، آن هم با رضایت کامل زن و از همه مهم تر متعهد به زندگی زناشویی است، ولی اکنون همسرش به او روی خوش نشان نمی دهد و حاضر نیست با او همخوابه گردد، یا آن چنان خود را کثیف و آلوده راه می برد که موجب تنفر مرد می گردد. اینجا از سه صورت بیرون نیست:

۱. آنکه مرد با همین وضع بسازد و روزگاری را در محرومیت جنسی به سربرد.

۲. اقدام به طلاق و جدایی کند.

۳. آنکه به نصیحت پردازد و در صورتی که پند و موعظه و همچنین قهر و کناره گیری

ثمرنبخشید، تنبیه مختصری انجام دهد.

صورت اول: تزییع حقوق مرد و سرکوب کردن اوست، در صورتی که هیچ تقصیری ندارد؛ زیرا تمتع از همسر حق طبیعی اوست. آیا فشاری که بر مرد وارد می شود چه عصبی و روحی، چه غریزی و چه جسمی کمتر از ضرب مختصری است که به آن وسیله زن تنبیه شود؟ آیا مرد باید روزگاری را به محرومیت جنسی سپری کند و گرفتار ناراحتی های برخاسته از آن شود؟

صورت دوم: اقدام به طلاق و متارکه است. در اینجا هم آیا طلاق و از هم پاشیدن یک خانواده و عوارض سهمگین آن مخصوصاً اگر فرزند داشته باشند مشکل تر از این تنبیه

مختصر با همه محدودیت‌های آن نیست؟ این تنبیه همان‌طور که از آیه بعد هم استفاده می‌شود، مقدمه‌ای برای پیشگیری از شقاق و مخالفت طرفین و جدایی از همدیگر می‌باشد. صورت سوم: تنها راه، درمان صحیح و منطقی است، آن هم با همه حدود و محدودیت‌هایی که در شرع مقدس مطرح شده است؛ یعنی اگر موعظه و قهر ثمربخش نبود، اقدام به قهر شود و اگر آن مفید نیفتاد تنبیه شود، آن هم بسیار ملایم. این تنبیه نسبت به سرو صورت و یا مراکز حساس بدن انجام نگیرد، درد شدید هم پدید نیآورد، بلکه بدن را حتی کبود و سرخ نکند.

البته همان‌طور که گفته شد، در صورتی که مرد هم از وظایف زناشوئی و همسراری تخلف کند تنبیه دارد، منتهی تنبیه او توسط ولی امر انجام می‌گیرد. در اینجا قانون و مجری آن است که باید دفاع از زن کند که نوعاً قدرت کمتری دارد.

﴿فَإِنْ أَطَعْتُمْكُم فَلَاتَبِعُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً﴾

بغی: هم به معنای تجاوز و سرکشی و ستم است و هم به معنای خواستار شدن و طلب کردن.

در اینجا معنای دوم منظور است، چنان‌که مرحوم طبرسی می‌فرماید: «البغیة: الطلب. يقال: بغيت الضالة اذا طلبتها» (طبرسی، ۱۴۰۳: ۴۳/۳).

ابتغاء هم از همین ماده است، چنان‌که می‌فرماید: «فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ» (مؤمنون/۷).

یا می‌فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ وَاللَّهُ ﴿بقره/۲۰۷﴾».

از این رو گفته‌مراغی که آن را به ظلم و تجاوز، ترجمه کرده است در اینجا مناسب نیست، مگر آنکه بگوییم منظور خواستار شدن تجاوزکارانه است، چنان‌که فخر رازی آن را احتمال داده است. (فخر رازی، بی‌تا: ۹۱/۱۰). این احتمال هم با واژه «سبیلاً» که در آیه مبارکه آمده تناسب ندارد. از این رو همان‌طور که مرحوم طبرسی فرموده است معنای طلب کاملاً مناسب می‌باشد. قرآن کریم با وجود این جمله راه هرگونه بهانه‌جویی و کتک زدن را برای مرد مسدود نموده، می‌فرماید که اگر زنان در وظایف زناشوئی اطاعت نمودند

در پی بهانه نباشید و دنبال راه دیگری برای اذیت آن‌ها نگردید. از آنچه گفته شد این نتیجه به دست می‌آید که ضرب در جهت عشق و علاقه به همسر است نه خصومت و دشمنی و در راستای پیشگیری از طلاق است نه ادامهٔ منازعه. از این رو می‌فرماید: ﴿فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا﴾.

زیربنای روابط خانواده

در اسلام تأکید فراوانی نسبت به همسران و رعایت حال آنان شده است، تا آنجا که از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده است که فرمود: «انهن امانة الله عندكم فلا تضاروهن ولا تعضلوهن» (گروه نویسندگان، ۱۳۹۱: ۴۰۶). آن‌ها امانت خداوند نزد شما هستند، نه به آن‌ها زیان رسانید و نه آن‌ها را تحت فشار قرار دهید.

زن، خاتون منزل است همان‌طور که مرد، آقای خانواده می‌باشد؛ چنان که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده: «الرجل سید اهله والمرأة سيدة بيتها». (همان، ۲۲۷). مودت و رحمت نیز رکن اصیل رابطه بین زن و شوهر است، همچنان که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾ (روم / ۲۱). عشق و محبت باید در زندگی زناشویی بدرخشد و زندگی باید بر پایه نیکی و خوبی به یکدیگر و به تعبیر قرآنی «معروف» استوار باشد.

در قرآن کریم واژه «معروف» در زندگی خانوادگی موج می‌زند: در رابطه بین زن و مرد (نساء / ۱۹)؛ در سخن و گفتار (نساء / ۵)؛ در تبادل نظر (طلاق / ۶)، در اعطای مهریه (نساء / ۲۵)؛ در پرداخت نفقه (بقره / ۲۳)؛ حتی در هنگام جدایی و چقدر عادلانه و زیبا می‌گوید هنگامی که می‌فرماید: ﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ﴾ (بقره / ۲۲۹)؛ طلاق دو مرتبه، پس از آن یا به خوبی نگه دارید و یا با احسان رها کنید.

معروف عبارت از خوبی و خوشرفتاری است؛ کاری است که نیکی و نکویی آن به وسیله عقل و شرع معروف و شناخته شده و مطابق وجدان و فطرت باشد. زن و شوهر، دو انسان هستند که هریک باید از کرامت خاص برخوردار باشند و از این رو حتی در هنگام

جدایی هم نباید نیکوکاری نسبت به یکدیگر را فراموش کنند که فرمود: «وَلَا تَنسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ» (بقره / ۲۳۷).

بدین سان صحیح نیست که مرد کوچک‌ترین اهانتی نسبت به همسرش نماید، چه رسد او را کتک زند.

از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده است که فرمود: «إِنَّ رَجُلًا لَطَمَ امْرَأَتَهُ لَطْمَةً أَمْرًا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَالِكًا خَازِنَ النَّيْرَانِ فَلِيَطْمَهُ عَلَى حَرِّ وَجْهِهِ سَبْعِينَ لَطْمَةً فِي نَارِ جَهَنَّمَ.» (همان، ۴۰۵)؛ هر مردی که به همسر خودش سیلی زند خداوند متعال مالک، خازن جهنم را مأمور می‌سازد که در جهنم هفتاد سیلی بر چهره و صورت او زند.

همچنین آن حضرت از روی تعجب با استفهام انکاری و با احساس خاصی می‌فرماید: «أَيُّضْرِبُ أَحَدَكُمْ الْمَرْأَةَ ثُمَّ يَظَلُّ مُعَانِقَهَا؟» (همان، ۴۰۴)؛ آیا یکی از شما همسرش را می‌زند، سپس دست به گردن او می‌شود؟! یعنی این چه کاری است، بر روی کسی که همسر تو است و هم‌آغوش او می‌شوی، دست دراز می‌کنی و او را می‌زنی؟ و نیز روایت شده که فرمود: «أَمَا يَسْتَحِي أَحَدَكُمْ أَنْ يَضْرِبَ امْرَأَتَهُ كَمَا يَضْرِبُ الْعَبْدَ، يَضْرِبُهَا أَوَّلَ النَّهَارِ ثُمَّ يَضَاجِعُهَا آخِرَهُ» (معرفت، ۱۴۲۳: ۱۵۳) آیا یکی از شما شرم ندارد بر اینکه همسرش را چون برده‌ای بزند؟! او را در آغاز روز می‌زند، سپس در پایان همان روز با او هم‌بستر می‌شود؟!!

زدن برده هم حرام است، چه به زدن آزاده‌ای که همسر او است.

﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا﴾

خداوند متعال با این جمله گوشزد می‌کند که عظمت، ویژگی خداوند است. از این رو همگان باید مطیع و فرمان‌بردار او باشند، چه مرد و چه زن و دیگر آنکه مبدا انسان در اثر استعلاء و برتری طلبی خواسته باشد تحمیلی بر همسر خود داشته باشد و بداند که خداوند برتر است و به خوبی می‌تواند انتظام مظلوم را از ظالم بگیرد.

مشابه این جمله را امیرالمؤمنین به فرمانده برجسته و استاندار وارسته‌اش می‌فرماید: «هرگاه از سلطه و قدرتی که در آن هستی در تو نخوتی یا غروری پدید آمد، به عظمت

مُلک خداوند بنگر که برتر از تو است و بر کارهایی قدرت دارد که تو بر آن‌ها توانایی نداری، سپس می‌فرماید:

«فان ذلک یطامن الیک من طماحک و یکف عنک من غربک و یفی الیک بما عزب عنک من عقلک» (نهج البلاغه، نامه ۵۳)؛ این نگرستن، سرکشی تو را تسکین می‌دهد و تندی و سرافرازی را فرو می‌کاهد و عقلی را که از تو گریخته است به تو باز می‌گرداند. آری اگر انسان به علو و عظمت الهی توجه داشته باشد خود را برتر از دیگری ندانسته، بدو ظلم نمی‌کند، حال چه همسروی باشد که تحت سرپرستی اوست و چه مردمی باشند که مدیریت آن‌ها را برعهده دارد.

منابع:

۱. نهج البلاغه.
۲. خمینی، سید روح‌الله، *تحریر الوسیله*، مطبعة الآداب، نجف اشرف، چاپ دوم: ۱۳۹۰ ق.
۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *مفردات الفاظ القرآن*، تحقیق صفوان عدنان داودی، دمشق - دارالقلم، بیروت - دارالشامیه، ۱۴۱۲ ق.
۴. رضا، محمد رشید، *تفسیر المنار*، دار المعرفه، بیروت، بی‌تا.
۵. طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۳ ق.
۶. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، *کنز العرفان فی فقه القرآن*، مرتضوی، تهران، ۱۳۴۳.
۷. فخر رازی، محمد بن عمر، *مفاتیح الغیب* (التفسیر الکبیر)، دار احیاء التراث العربی، بیروت بی‌تا.
۸. گروه نویسندگان، *الأسرة فی رحاب القرآن والسنة*، با اشراف دکتر محمد هادی عبد خدایی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، مشهد، چاپ دوم: ۱۳۹۱ ش / ۱۴۳۴ ق.
۹. مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ سوم: ۱۴۰۳ ق.
۱۰. معرفت، محمد هادی، *شبهات وردود*، مؤسسه التمهید، ۱۴۲۳ ق.
۱۱. نجفی، محمد حسن، *جواهر الکلام*، تحقیق مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۷ ق.